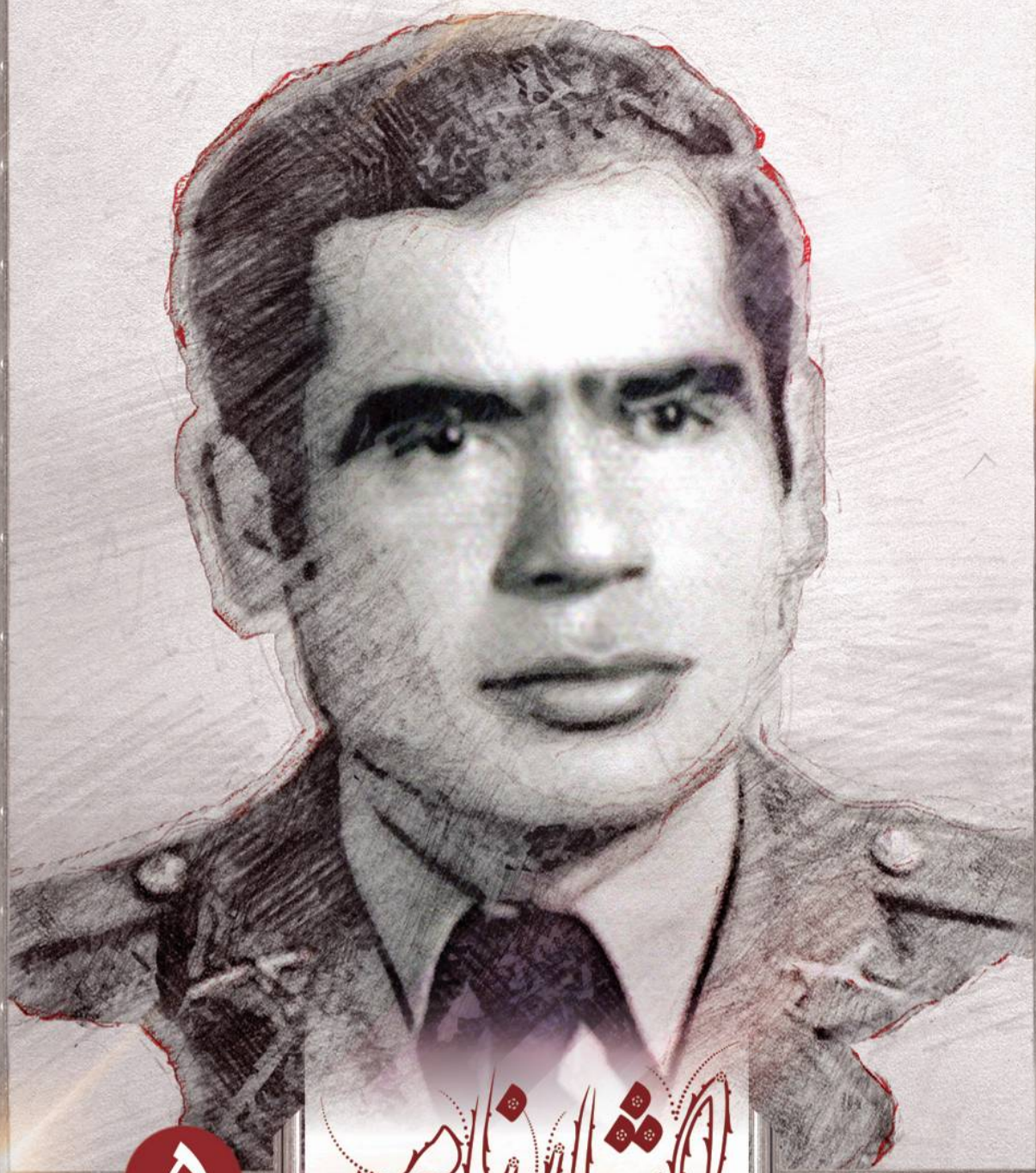


فرازهایی از زندگی امیر سرلشگر شهید محمود منظم تولائی



۵

امیر سرلشگر شهید



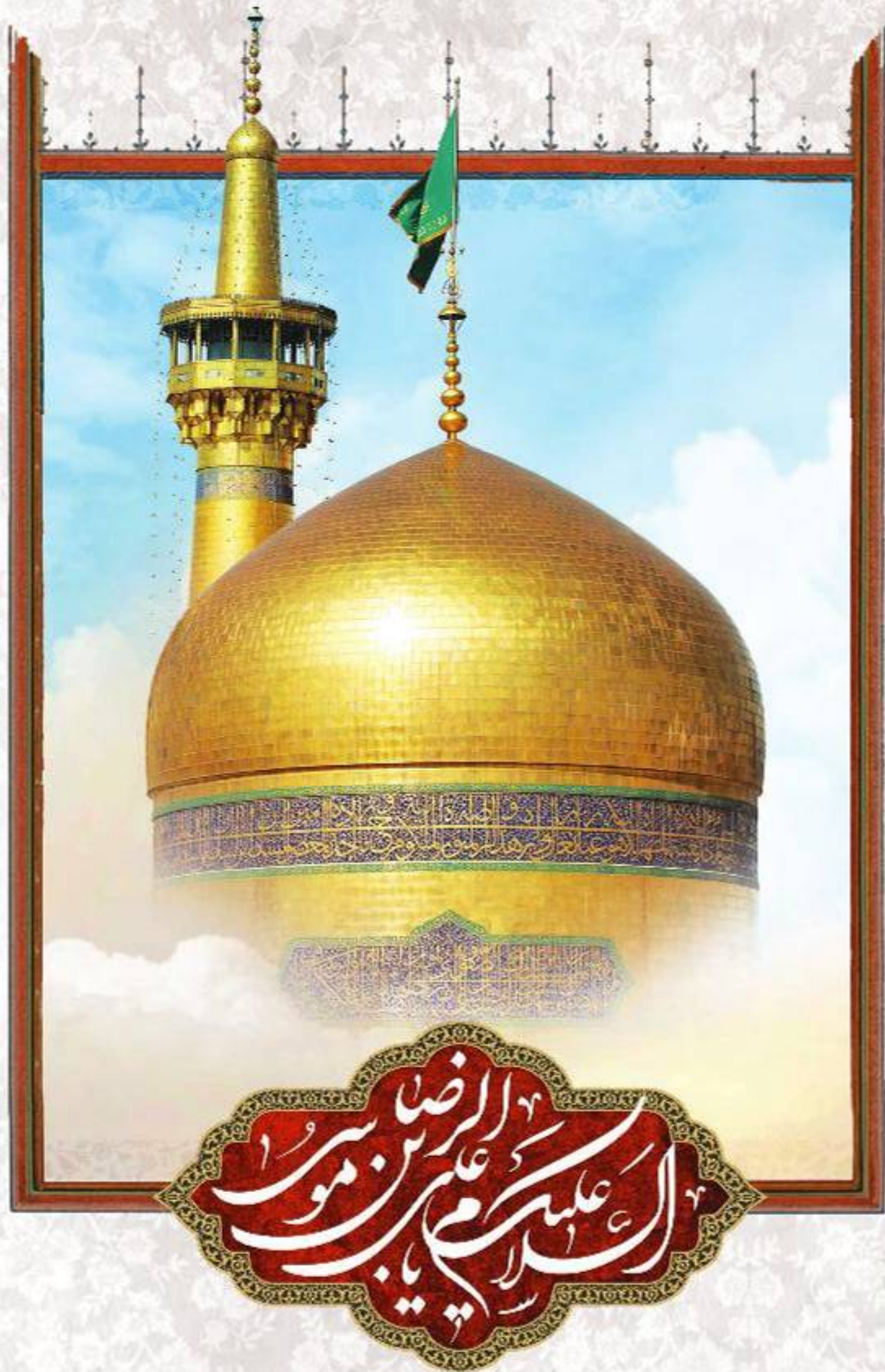
سید محمد آریازاد

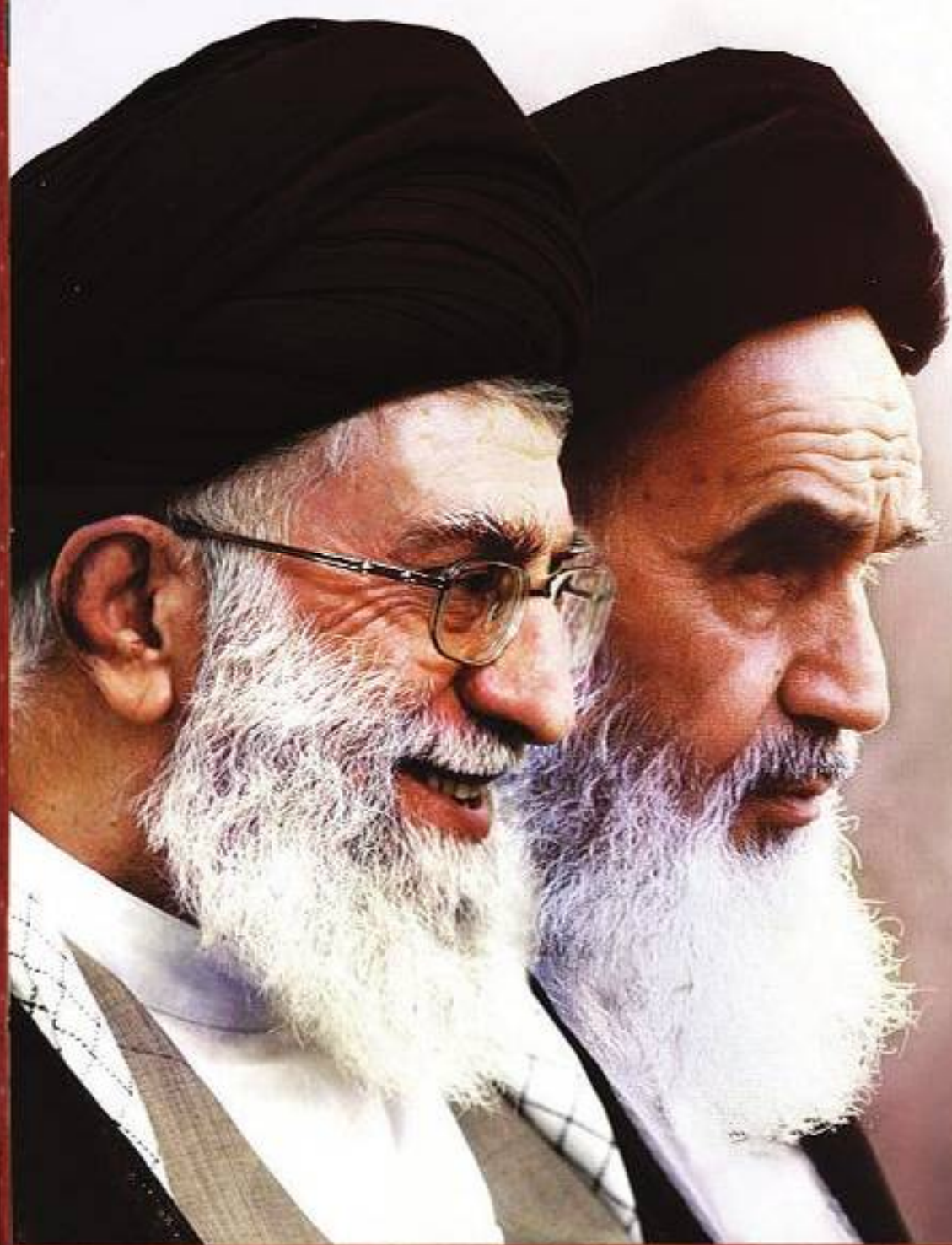
سرشناسه: آریازاد، سید محمد، ۱۳۴۱ - گردآورنده، ویراستار
عنوان و نام پدیدآور: فرزانه‌ای از زندگی امیرسرلشکر شهید محمود منظم تولایی / تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ گردآوری و بازنویسی، ویراستار سید محمد آریازاد.

مشخصات نشر: مشهد، نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۶۰ ص | مصور | رنگی | ۱۷ × ۱۱ سانتی‌متر.
فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۵.
شابک: ۵۰۰۰۰ ریال، 978-600-97966-4-9

وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: منظم تولایی، محمود. ۱۳۵۹-۱۳۱۲.
موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشتنامه
Martyrs -- Iran -- Biography
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان
Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs
موضوع: سرداران -- ایران
موضوع: شهیدان -- ایران -- مشهد -- بازماندگان -- خاطرات
Martyrs -- Iran -- Mashhad -- Survival -- Diaries
Generals -- Iran

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. معاونت فرهنگی و امور اجتماعی
شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. اداره هنری. اسناد و انتشارات
شناسه افزوده: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)، ج ۵.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ج ۵ الف/DSRA۶
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۰۹۲۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۲۵۲۶۲







عنوان کتاب: ایثارنامه

فرازهایی از زندگی امیر سرلشکر شهید محمود منظم تولانی

(مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)

تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

مجری طرح: اداره هنری، استاد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: سید محمد آریانزاد

ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دیانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق استاد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

شماریگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانیور

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۷

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۷۹۶۶-۴-۹

قیمت: ۵۰/۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

(کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه یک مردن، که یک انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاک از آلودگی ها که خود را در مجموعه بزرگی به نام جهان هستیو در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد.

و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر ﷺ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّهَادَةِ)

و علی علیه السلام آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَکْرَمُ
المَوْتِ الْقَتْلُ)

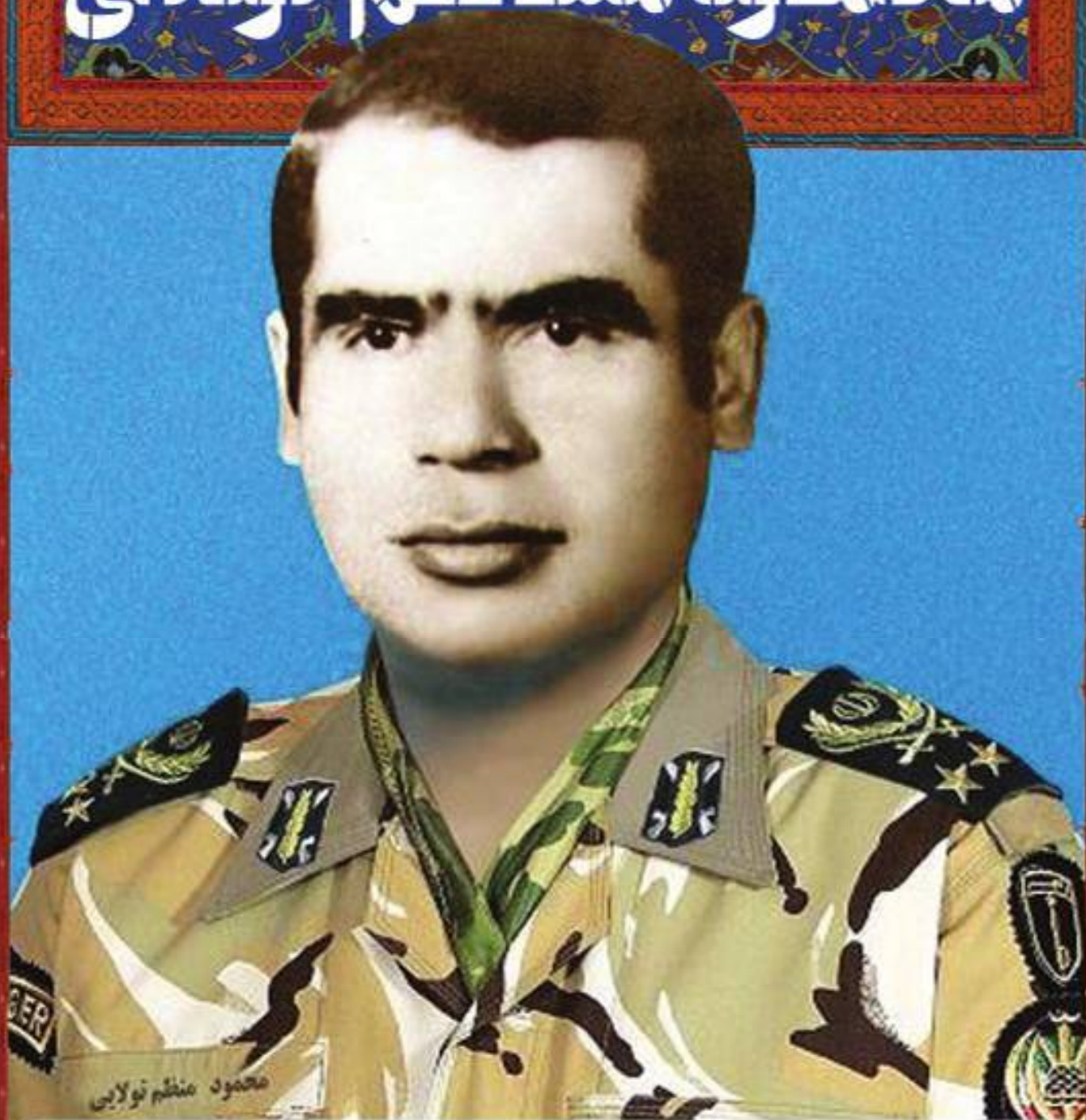
«شهیدان به ما میگویند شما خوف و حزن نداشته باشید.
دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف
الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و
این آن چیزی است که ما امروز به آن احتیاج داریم.»
(امام خامنه‌ای ۱۳۹۴/۷/۵)

(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ
يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛
سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم
شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم‌های
سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام
بلندی است در راستای احیای ارزش‌های مکتب توحید و
عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر
شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك
ملت، جاودانه می‌درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی
بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

محمود منظم تولا ئى



تارىخ تولد: ۱۳۱۴/۲/۲ محل تولد: مشهد تارىخ شهادت: ۱۳۵۹/۹/۲۹
محل شهادت: جاده ماهشهر- آبادان گلزار: حرم مطهر امام رضا (ع)
آخىرىن سمت: فرمانده تىپ ۲ (قوچان) لشگر ۷۷ ثامن الائمه

سرهنک شهید محمود منظم تولایی در تاریخ دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۴ در مشهد مقدس بدنیا آمد. اولین فرزند خانواده بود و پس از آن خواهرش، محبوبه چشم به جهان گشود. پدرش غلام حسین منظم تولایی در روستا کشاورزی می کرد و مادرش طیبه تولائیان خانه دار بود. پدر و مادرش هردو اهل روستای تولا بودند.^۱

در ده سالگی پدر خود را از دست داد و در این سن سرپرستی و نگهداری از مادر و خواهرش بر عهده او قرار گرفت. دوران ابتدایی را تا کلاس چهارم گذراند و بعد از آن برای کمک به امرار

۱. روستای تولا از بخش کوهسرخ، شهرستان کاشمر می باشد.

معاش خانواده، ناچار به کار در چاپخانه شد. هم زمان روزها کار می کرد و تحصیل خود را به صورت شبانه و تا کلاس سوم راهنمایی و اخذ مدرک سیکل ادامه داد.

محمود در سن پانزده سالگی به عنوان سرباز پیمانی وارد نیروی زمینی ارتش شده و به مدت ۵ سال در این سمت مشغول به کار بود. با حداقل درآمدی که داشت هم به هزینه های خانواده کمک می کرد و هم با تلاش و زحمات زیادی موفق به دریافت دیپلم گردید.

با اخذ دیپلم متوسطه، با تلاش و عزم و اراده ی زیادی، در سن ۱۹ سالگی در آزمون ورودی دانشکده افسری پذیرفته شد و به تحصیل علوم نظامی پرداخت. در این دوره جزو بهترین دانشجویانی بود که با موفقیت دانشکده را با مدرک لیسانس به پایان برد.

شهید تولایی، پانزدهم آبان ماه ۱۳۴۶ در ۳۲ سالگی با خانم منیره السادات سیده موسوی

مشهدی ازدواج کرد و زندگی مشترک آن‌ها ۱۲ سال و چند ماه به طول انجامید که ثمره این ازدواج، چهار فرزند به نام‌های مهرداد (۱۳۴۸)، مهرناز (۱۳۴۹)، مهران (۱۳۵۲) و مونا (۱۳۵۹)، می‌باشد.

انقلاب که شد، به خصوص روزهای آخر که شاه از ایران رفته بود، سعی کرد از درگیری نیروهای ارتش با مردم و نمی‌خواست مردم و انقلاب را تنها بگذرد، آن‌هم انقلابی که بر پایه اسلام ناب محمدی بنا شده بود و می‌گفت: "حالا خدمت برای ارتش و دفاع از میهن اسلامی و اسلام ناب محمدی ارزش دارد".

جنگ که آغاز شد از همان نخستین روزهای جنگ به عنوان یک فرمانده مسئول و نظامی متعهد در فکر رفتن جبهه بود و همچنین برای اعتلای اسلام و قرآن کریم و حفظ استقلال و آزادی کشور، حضور در جبهه را یک وظیفه برای خودش می‌دانست.



مسئولیت شهید منظم تولایی در جبهه، فرماندهی تیپ ۲ پیاده قوچان از لشکر ۷۷ ثامن الائمه با درجه سرهنگ دومی بود .

شهید تولایی در ۱۳/۰۸/۱۳۵۹ به جبهه جنوب اعزام و در تاریخ بیست و نهم آذر ۱۳۵۹ در منطقه عملیاتی آبادان به علت درگیری با ارتش متجاوز عراق، به شهادت رسید .

پیکر پاک سرهنگ شهید منظم تولایی بعد از حمل به مشهد، در حرم مطهر رضوی به خاک سپرده شد . روحش شاد و یادش همواره گرامی باد .

من هیچ گونه آشنایی قبلی با ایشان نداشتم و اولین برخوردی که با هم داشتیم وقتی بود که دایی من برای خواستگاری خواهر ایشان رفته بود. و بعد از آن هم در عروسی آن ها آشنایی خیلی کمی نسبت به یکدیگر پیدا کردیم. بستگان ایشان نزد پدر و مادر من آمدند و پیرامون ازدواج ایشان و خواستگاری، صحبت های کردند.

ابتدای امر پدرم به خاطر تفاوت سنی که با هم داشتیم راضی نبود. ولی با توجه به این که پدر و مادرم از برخورد او خوششان آمده بود و

خصوصیات اخلاقی خوبی در او مشاهده کرده بودند، بعداً نظر مساعد خود را اعلام کردند. من آن زمان کم سن بودم و بعضی از مسایل را درک نمی کردم با این وجود، مشاهده کردم که آدم منطقی هست و در کل خصوصیات اخلاقی و رفتاری او را خوب و مثبت احساس کردم و از این رو نظر مؤافق خودم را اعلام کردم.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

بعد از یک سال و چند ماه که دوران عقد و ازدواج مان بود، زندگی مشترک را با هم شروع کردیم و به شکر خداوند مشکل خاصی هم نداشتیم. البته با توجه به این که آن موقع محل خدمت ایشان قزوین بود ولی مراسم ازدواج در مشهد انجام شد.

ما منزل شخصی داشتیم ولی بعضی وقت ها که شرایط کاری و شغلی ایشان ایجاب می کرد در پادگان و خانه های سازمانی محل خدمتی ایشان زندگی می کردیم.

هرچه ایشان داشت، خصوصیات اخلاقی مثبت بود. من هیچ وقت غیر از این چیزی از او ندیدم. تمام فامیل تعریفش را می کردند. خیلی به مادرش احترام می گذاشت و فوق العاده مادرش را دوست می داشت.

به هر حال خیلی خوب بود. اصلاً خسیس نبود. همیشه کارهای خیر برای مردم انجام می داد و باعث آزار و اذیت کسی نمی شد و کسی را ناراحت هم نمی کرد. به همه خوبی می کرد. کلاً هرچه از او یادمان می آید، همه اش خوبی است. خداوند رحمتش کند.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

با افراد مؤمن، صادق و منظم دوست بود و به آنها بسیار علاقمند بود. با هر کس که اخلاقش متناسب با اخلاق اولیاء و انبیاء بود، اخلاقش می‌گرفت و همین‌طور هرچه که او را در راه رسیدن به هدفش سوق می‌داد و او را در وصول بدان تشویق می‌کرد، شوق و رغبت خاصی نشان می‌داد.

از افرادی که اهل ریا و نفاق و دورویی بودند، خوشش نمی‌آمد. از کردار، اعمال و رفتاری که مانع از رسیدن به هدفش بود، ابراز نفرت و انزجار می‌کرد. به ویژه از منافقین خیلی بدش می‌آمد و نسبت به آنها ابراز نفرت می‌کرد.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

یک سال، وقتی در قوچان سیل آمده بود، خودش با ماشین ارتش می رفت و مردم را با همان لباس گل آلود می آورد داخل خانه‌ی خودمان و آن‌ها را نجات می داد.

خانه‌ی ما پر از آب و گل شده بود. ولی چون با این کار مردم خوشحال می شدند و مشکل شان برطرف می شد و از او قدردانی می کردند، او از انجام این کار بسیار راضی بود.

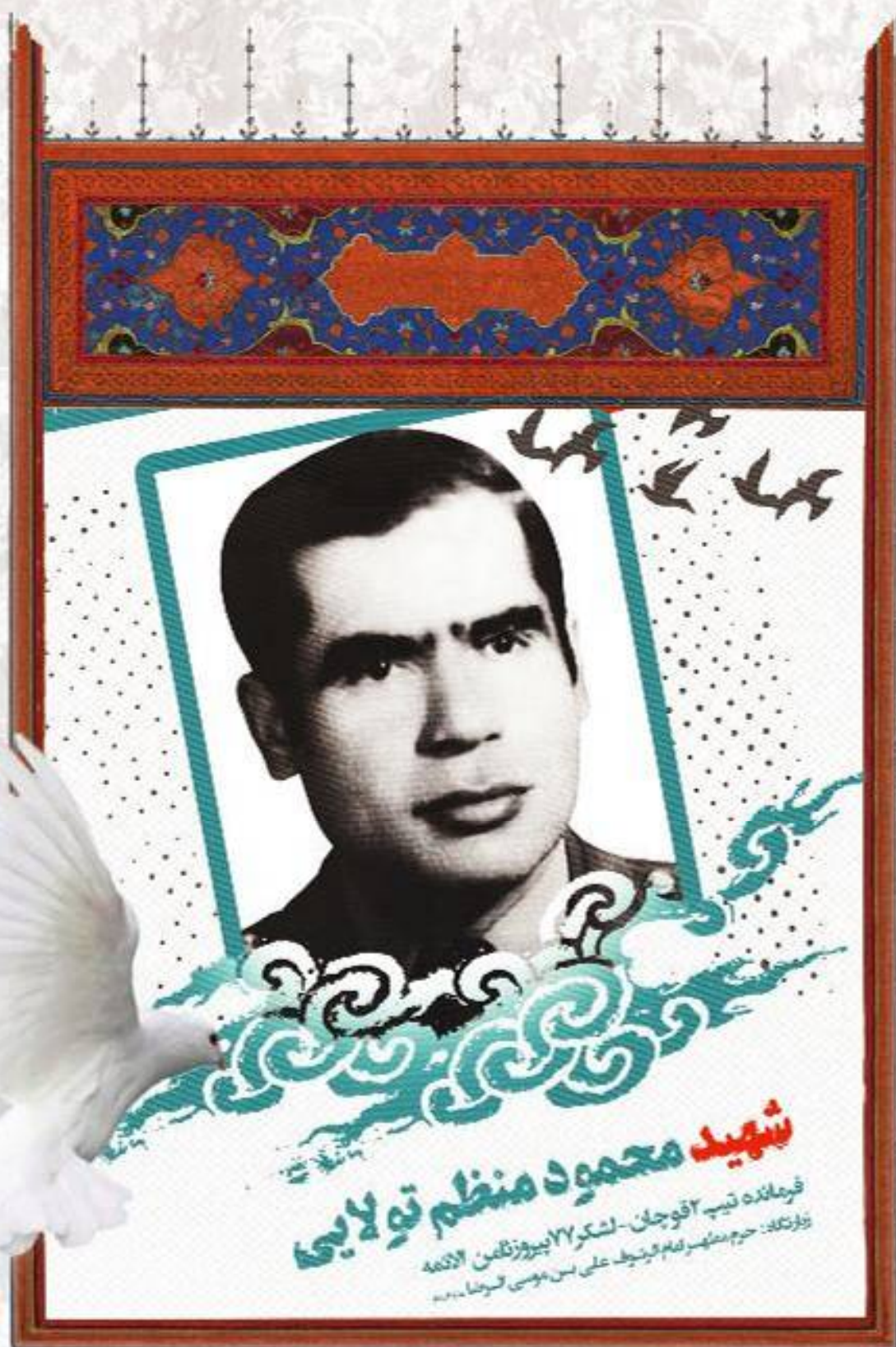
با وجود این که بعضی‌ها می گفتند، چقدر خانه‌ی شما کثیف شده است، ولی او هم چنان در جهت نجات مردم در سعی و تلاش

بود. همان شب بسیاری از مردم را در خانه مان
جای داد.

نهایت امر او انسانی بود که اهل تظاهر نبود.
اگر هر چیزی در درونش بود، اصلاً آن را ظاهر
نمی کرد.

در انجام کارهای خیر، منیت و تظاهر از خود
نشان نمی داد.





یک روز سربازی آمد درب منزل ما (البته شهید آن موقع سرگرد بود) گفت جناب سرگرد پهلویم درد می کند.

زیاد ابراز ناراحتی می کرد. ایشان مقداری مسکن داد و سپس گفت برای او رختخواب بیاورم تا استراحت کند. صبح که شد مبلغی به او پول داد و برایش مرخصی رد کرد تا به خانه اش برود و بعد از استراحت و بهبودی مجدداً به سرخدمت برگردد.

هر وقت کسی او را صدا می زد، جناب سرهنگ تولایی. می گفت: جان! اصلاً ما ندیدیم غیر از کلمه «جان» جواب کسی را به گونه‌ی دیگری بدهد. یک بار مأموریتی پیش آمده بود که به لبنان رفته بود.

وقتی که از لبنان آمد، همکاران، درجه داران و نیروهای سرباز و هم‌چنین هر کدام از فامیل و بستگان که خدمت ایشان می آمدند و به او سلام می کردند، یک جفت جوراب، دستکش به آن‌ها سوغاتی و هدیه می داد.

مهم‌ترین و بهترین خاطره ما زمانی بود که
پدرمان حدود ۶-۷ ماه از طریق سازمان ملل
متحد با ارتش به لبنان رفته بودند.

موقع برگشت جمعیت زیادی به استقبالشان
آمدند و زمانی که از اتوبوس پیاده شدند، انبوه
جمعیت، تاج و شاخه های گل را به ما می دادند
و ما هم به کمک مردم آن تاج گل ها را به گردن
ایشان می آویختیم. این لحظات بسیار برای ما
شیرین و لذت بخش بود.

آن بزرگوار، حفظ آب و خاک و میهن و ناموس را یک تکلیف می‌دانست. خودش را موظف می‌دید که از دین و مقدسات دفاع نماید. در همه‌ی این حالات مثل یک سرباز عمل می‌کرد و بر این اساس رفتن به جبهه را برای رسیدن به اهداف فوق، بر خودش لازم می‌دید.

هنگامی که همراه با سایر هم‌زمانش می‌خواست به جبهه اعزام شود، به ما سفارش می‌کرد درس‌هایمان را خوب بخوانیم و همیشه مواظب و مراقب همدیگر باشیم و در همه حالات نسبت به یکدیگر همکاری داشته باشیم.

دکتر مهرداد منظم تولایی، فرزند شهید

ایشان از همان اوایل زندگی و کودکی خود،
خصوصیات بارزی داشتند. از جمله مهربانی
ایشان با نزدیکان و دوستان.

علاقمندی وی به اوضاع و احوال اقتصادی
و اجتماعی افراد جامعه در حد فهم و درکش،
دلسوز بودن برای همه بخصوص زیردستانش و
نظم و ترتیب در کارهایش با وجود سن کمی که
داشت برای ما و سایر اطرافیان واقعاً عجیب بود.

آن بزرگوار افرادی را که مثل خودش صادق، راستگو و متواضع بودند را قلباً دوست می داشت و همچنین نسبت به مستضعفین و ضعیفاً، بسیار ابراز علاقه و محبت می کرد و به آنها علاقمند بود و در حد توانایی خودش به آنها کمک هم می کرد و از بذل یاری و همکاری نسبت به آنها دریغ نمی کرد.

ایشان معمولاً با تفکر و تأمل راههای مختلف حل یک مشکل را بررسی می کرد و آنگاه در نهایت صبر و شکیبایی نسبت به رفع آن اقدام می کرد و او مشکل دیگران را هم مشکل خودش می دانست و همیشه از خود گذشتگی و ایثار می نمود.

محبوبه منظم تولایی، خواهر شهید

آن بزرگوار حفظ آب، خاک، میهن و ناموس را یک تکلیف و خودش را موظف به دفاع از دین و مقدسات می دانست و در همه ی این حالات مثل یک سرباز عمل می کرد. بر این اساس رفتن به جبهه را هم برای رسیدن به اهداف فوق بر خودش لازم می دید.

هنگامی که همراه با سایر هم رزمانش می خواست به جبهه اعزام شود، به ما توصیه می کرد که درس هایمان را خوب بخوانیم و همیشه مواظب و مراقب همدیگر باشیم و در همه حالات نسبت به یکدیگر همکاری داشته باشیم.

دکتر مهرداد منظم تولایی، فرزند شهید

با عنایت به این که آن بزرگوار برای همه شخصیت قایل می شدند و به نظرات دیگران گوش می دادند. لذا با ما هم خیلی مؤدبانه و با نظم صحبت می کردند و همیشه به خواسته هایمان توجه می کرد و در ارائه طریق و راهنمایی ما کوتاهی نمی کردند.

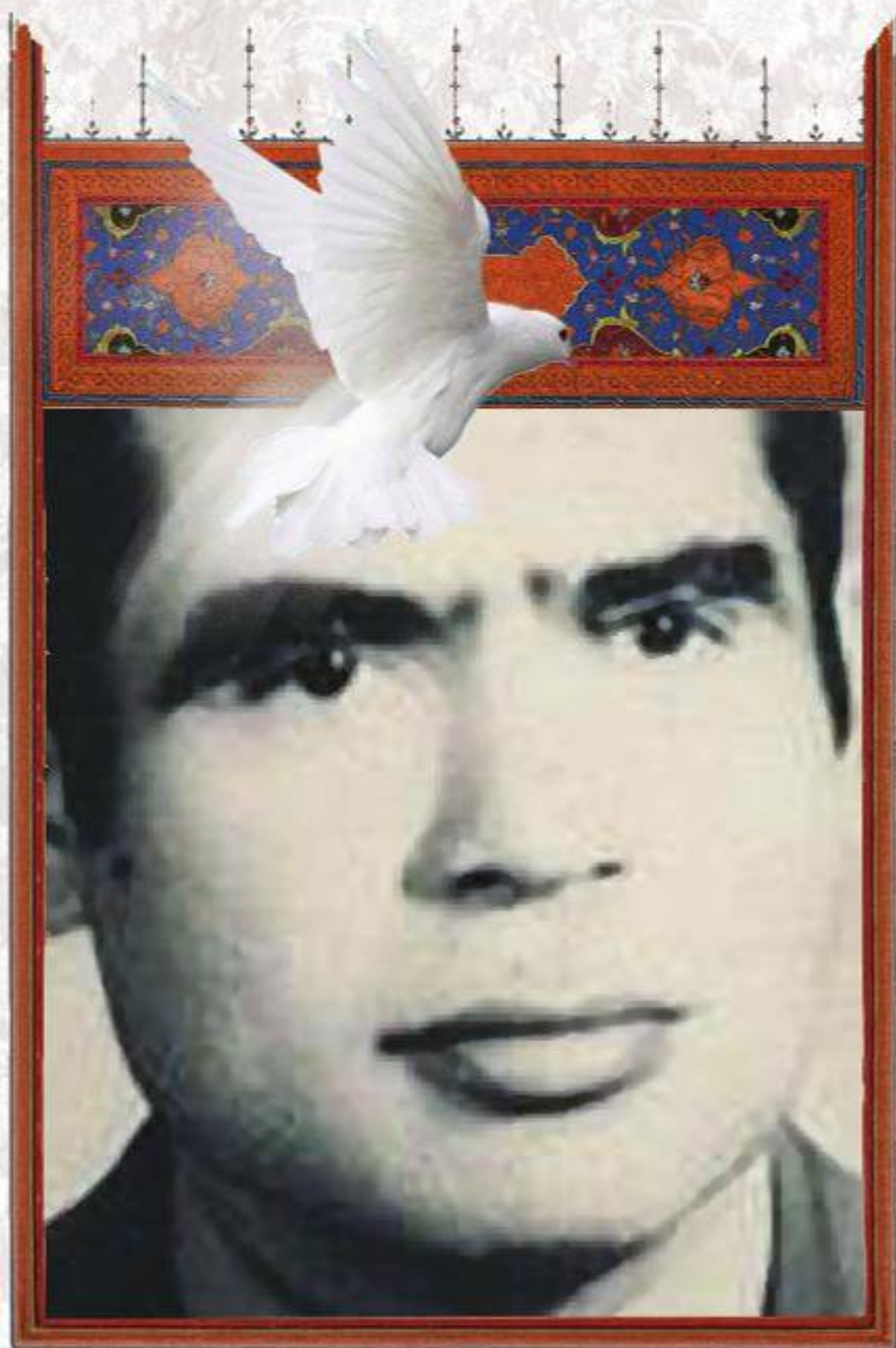
همیشه با گذشت و مهربانی با ما برخورد داشتند و به طور کلی می توان گفت که برخورد و رفتارش همیشه در حد اعتدال بود.

یکی از خصوصیات اخلاقی ایشان آن بود که با همه مهربان بود و برای همه‌ی افراد احترام قایل می‌شد. نسبت به دیگران همیشه خیرخواه بود و از هر لحاظی چه فکری، مالی، معنوی و ... به دیگران کمک می‌کرد.

دوست داشت که فامیل همیشه با یکدیگر رفت و آمد داشته باشند و گرد یکدیگر جمع شوند و اختلافات را کنار بگذارند. از انجام هیچ کمکی به دیگران دریغ نمی‌کرد.

ما هم مثل بقیه بچه ها برای خودمان دوستانی انتخاب می کردیم ولی با وجود این که ما در پادگان زندگی می کردیم ایشان همه دوستان ما را می شناخت و نسبت به این امر نظارت داشت و اگر بعضی مواقع مشکلی بوجود می آمد، به ما توصیه می کرد که از معاشرت با آنها خودداری کنیم.

همه ی این ها نشانه ی علاقمندی ایشان به آینده ی خوب بود و احساس مسؤولیتی که در این زمینه می کرد.



با توجه به این که ایشان فردی پرتلاش، زحمتکش و خستگی ناپذیری بودند و از طرفی شغل نظامی گری را دوست داشتند. لذا به حفظ و امنیت کشور علاقه خاصی داشتند و با افرادی که در این راه تلاش زیادی بعمل می آوردند و همیشه در برابر کارها صبر و استقامت می کردند، نزدیک بود و به آنها بسیار ابراز علاقه می کرد.

چون در مرحله اول خود ایشان این صفات بارز را در وجود خود پرورانده بود. همچنین او فردی بسیار مهربان بود. تنها مشکل ایشان وجود پرسنل سهل انگار و کم تلاش بود که نمی توانست آنها را تحمل کند.

سرهنک علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

به مسایل مذهبی خیلی اهمیت می داد. حتی قبل از انقلاب هم ایشان فعالیت های مذهبی اش را به موقع انجام می داد. حتی زمانی که ما لبنان بودیم ایشان در انجام فرایض مذهبی مجالس سینه زنی و روضه خیلی شرکت می کرد. همیشه از این حرکات خوب و پسندیده استقبال می کردند.

هم چنین با توجه به این که ایشان هیچ وقت نمازش ترک نمی شد، لذا بچه هایی که در گردان ایشان بودند ایمان محکمی داشتند، پایبند، متدین و متواضع بودند.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

در لبنان بودیم. بچه‌هایی که از ایران آمده بودند و در نقاط مختلف لبنان دوره‌هایی را می‌دیدند، این بچه‌ها نشریاتی در مورد امام می‌آوردند و می‌گفتند که این‌ها را بین سربازها تقسیم کنید، فرمانده وقت خیلی نگران بودند. ولی شهید تولایی و افرادی که دوست داشتند این برنامه‌ها پیاده شود، اعلامیه‌ها و نشریات مربوط به امام و انقلاب را می‌گرفتند و بین بچه‌ها تقسیم می‌کردند.

(هنوز انقلاب نشده بود.)

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

همیشه آرزویش این بود که می گفت: خدا کند ما بتوانیم کاری کنیم که آبرویمان جلوی ملت حفظ شود، ما بتوانیم این دشمنان بعثی را از مملکتمان بیرون کنیم و کشور جمهوری اسلامی در اسرع وقت از نفوذ منافقین و دشمنان پاک شود. تنها آرزویش این بود.

خدا می داند، شبانه روز تلاشش این بود، به هر شکلی شده ما بتوانیم یک گلوله بیشتر روی دشمن بریزیم و این ها را از کشور بیرون کنیم.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

در مأموریت‌ها و بازدیدهایی که همراه ایشان انجام می‌شد، همیشه بچه‌ها را توصیه به صبر و استقامت می‌کردند که اگر احیاناً مشکلاتی پیش آمد، تحمل نمایند.

یا وقتی کمبودی داشتند، به صبر و پایداری تشویق می‌شدند. حتی اگر مهمات کم است، غذا یا آب کم است.

در منطقه عملیاتی ذوالفقاری، یکی دو بار تقاضا کردیم، گفتند: باید مقاومت کنید تا کمبودها رفع شود. در همین منطقه یادم هست جناب سرهنگ تولائی یک‌بار در حین بازدید، متوجه رودخانه‌ای شد که شرایط مساعدی

نداشت. (با آن شرایط سنی، ایثارگری و
فداکاری ایشان توصیف ناپذیر بود) آن موقع
ایشان فرمانده دسته بودند.
وقتی که آمدند، دیدم تمام لباسهای ایشان
خیس است و این واقعه خیلی در من تأثیر
گذاشت که چه قدر ایشان در این وضعیت سنی
فداکار هستند!...

حاضر نبود یک خائن خارجی در این مملکت باشد. خدا شاهد است، شب‌ها تا صبح مهمات با لنج‌ها نزدیک ذوالفقاریه می‌آمد.

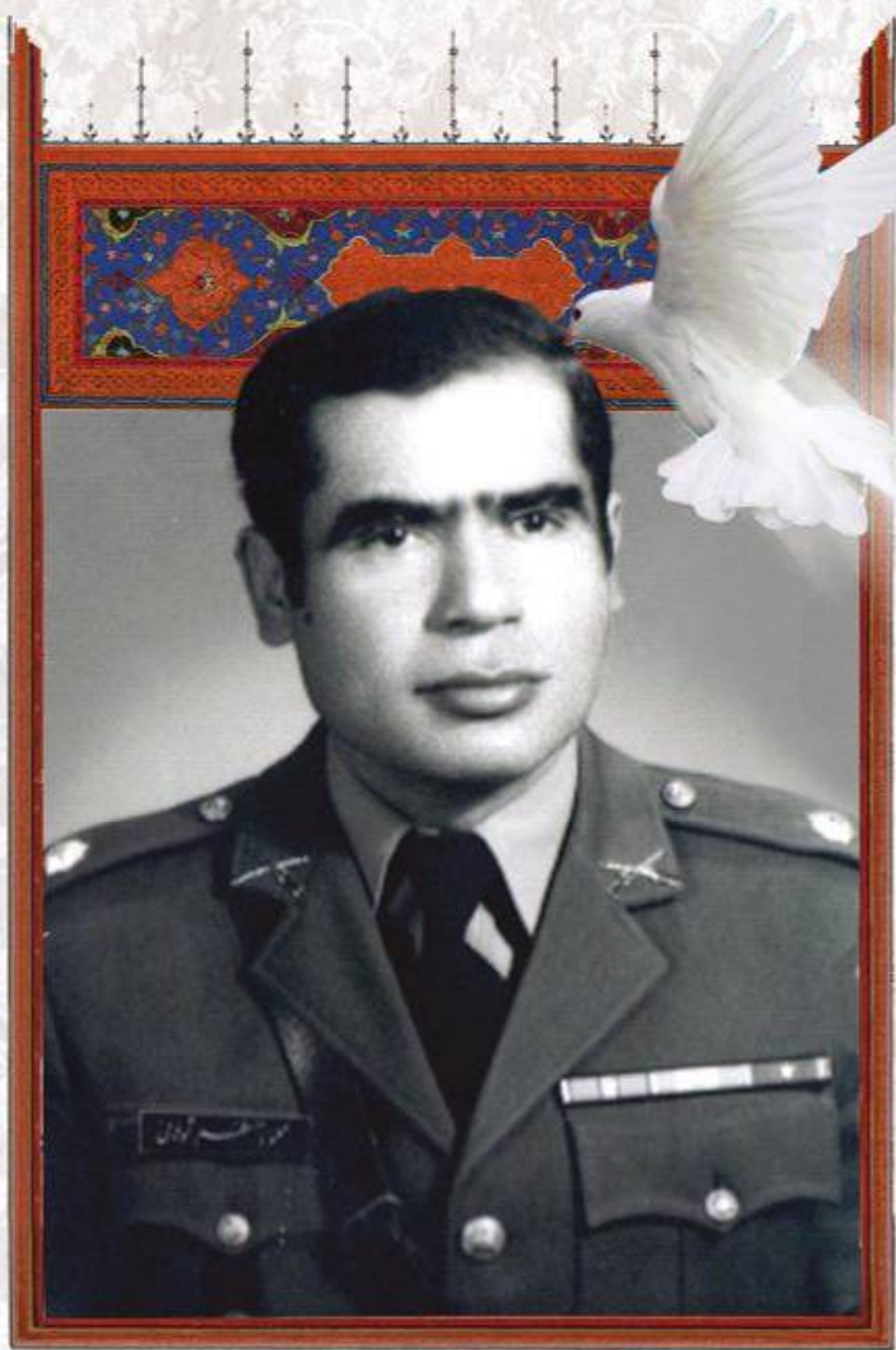
آب رودخانه‌ی بهمن شیر بالا می‌آمد، لنج به گل می‌نشست. شب تا صبح مهمات خالی می‌کردیم.

پرسنل، خودم و جناب سرهنگ تولایی ... همه‌ی این‌ها، به خاطر هدف مقدسی بود که ما دنبالش می‌رفتیم.

در منطقه عملیاتی که مقداری مشکل تغذیه بود، بچه ها خیلی کم توقع بودند. آن زمان سطح توقعات زیاد نبود. خدا شهید تولایی و شهید نستوه فر را رحمت کند. ۳-۴ کیسه نان خشک، مردم درست می کردند و می دادند.

شهید تولایی می رفت مغازه، کیسه های نخود و لپه را می آورد و این ها را آب پز می کرد. هیچ کس گله مند نبود. همه خیلی خوب استفاده می کردند. گله و شکایت خاصی هم نداشتند.

سرهنک علی ساسان نژاد، دوست و هم رزم شهید



ایشان با توجه به این که سنشان هم بالا بود، فعالیت توصیف ناپذیری در مقابل دشمن داشت. ایشان تمام خصوصیات یک فرمانده خوب را داشتند. ایشان در شب مدت زیادی بیدار خوابی می کشید. انسان پرتلاش، زحمتکش و جدی بودند و در کارشان مهارت داشتند.

او از همان نخستین روزهای جنگ به عنوان یک فرمانده مسؤول و نظامی متعهد در فکر رفتن به جبهه بود و همچنین برای اعتلای اسلام، قرآن کریم، حفظ استقلال و آزادی کشور حضور در جبهه را به عنوان یک وظیفه برای خودش می دانست.

ایشان نسبت به همکاران (زیردستان) خیلی
 مهربان بود. و در مقابل رده بالا بسیار مطیع. اصلاً
 نه در وجود ایشان نبود. دستوراتی که از رده بالا
 صادر می شد، مو به مو اجرا می کرد. هیچ وقت
 نمی گفت این اشتباه است. این مشکل است.
 این کار نشدنی است. همیشه توصیه اش به ما
 این بود و می گفت: شما باید هر کاری را انجام
 دهید.

فداکاری، ایثار و تواضع ایشان از خصوصیات بارزی بود که آن شهید بزرگوار علاوه بر ده‌ها خصوصیت دیگر داشت. در مقابل فرماندهان رده بالا بسیار مطیع و فرمانبر بود.

بعد از اعلام بی سیم مبنی بر حضور در منطقه عملیاتی، بلافاصله از شهادت استقبال می‌کرد. هم‌چنین ایشان هیچ‌گونه کینه و کدورت در دلش نبود. و صداقت ایشان هم یک خصوصیت بارز بود.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

معمولاً با صبر و آرامش با قضایا برخورد می کردند
و بلافاصله در همان شرایط بحرانی از خود واکنش
نشان نمی دادند.

مثلاً ما اگر بدون اجازه ایشان کاری را خارج از
ضوابط و چهارچوب موجود انجام می دادیم، از ما
می خواست و سؤال می کرد و توصیه می کردند
که تجهیزات و مهمات باید در جای خودش
مصرف شود و آنهم در مواقع ضروری، از امکانات
حداکثر استفاده بعمل آید.

سرهنگ علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید

ایشان خصوصیات اخلاقی بسیار خوب زیادی داشتند. در عین حال شاید مهربانی و گذشت ایشان بیش از اندازه بود. به گونه ای که اگر ما اشتباهی هم می کردیم، نه با برخورد تند، بلکه با گذشت و برخوردهای شایسته ما را آزان کار بر حذر می داشت.

اگر برای یکی از دوستان یا بستگان هدیه ای می خرید، برای ما بچه ها هم چیزی می خرید و ما از برخوردهای ایشان بسیار خوشحال می شدیم.

همیشه نسبت به امور تحصیلی و درسی ما احساس مسؤولیت می کرد. به گونه ای که درس و تکالیف مدرسه را بررسی می کرد و هم جهت رفع مشکلات احتمالی با مدرسه و معلمان در تماس بود و هم این که در جهت پیشرفت های تحصیلی ما خیلی کمک می کرد.

ما را به ارتقای تحصیلی و کسب مدارج عالی تحصیلی تشویق می کرد. در حقیقت همیشه در امور درسی و تحصیلی مشوق ما بود.

ما اگر بعضی وقت‌ها کار اشتباهی را انجام می‌دادیم از چهره‌ی او یا نحوه‌ی برخوردش متوجه می‌شدیم که نباید این رفتار و کردار از ما سر می‌زد. با وجودی که اصلاً در شیوه‌ی اخلاقی ایشان تنبیه بدنی وجود نداشت.

و لیکن اخلاق و کردارهایی که متناسب با نظر او نبود با بعضی از حرکاتش پی به اشتباه خودمان می‌بردیم و سعی می‌کردیم که از کارهای اشتباه گذشته خودداری کنیم.

یک روز می خواستیم خانه مان را نقاشی کنیم ولی هرچه منتظر شدیم نقاش نیامد. صبح روز بعد که آمد شهید بزرگوار تولایی گفت که چرا دیروز نیامدی؟ به او گفت: بچه ام مریض بود، نتوانستم. بعد گفت: که در خانه برای استفاده روزمره یخچال نداریم.

بلافاصله آن شهید عزیز یخچال منزلمان را به او داد و گفت با خودت ببر. همیشه معتقد بودم که اگر چیزی می خواهی هدیه یا کادو به کسی بدهی باید چیزی باشد که خوب و مناسب باشد. حتی اگر کسی فرش هم نیاز داشت، او دریغ نمی کرد. حاضر بود فرش زیرپایمان را هم بدهد.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

یک بار به قوچان می رفتیم. برف زیادی باریده بود. یک پزشکی به اتفاق خانواده اش کنار جاده مانده بودند. شهید بزرگوار تولایی همانجا کنار جاده نگه داشت و تمام وسایل، آچار و ... از داخل ماشین بیرون آورد. تا زمانی که ماشین او را درست کرد و حتی بقدری جهت رفع مشکل وی کوشش کرد که نا خودآگاه می خواست زیر ماشین برف پاک کن جاده برود که خدا به خیر گذراند. خیلی از خود گذشتگی و ایثار می کرد.

اگر به کسانی برخورد می کرد که کار خودشان را به درستی انجام نمی دادند و سعی می کردند از کیفیت و کمیت کارشان بکاهند، بسیار ناراحت می شد و عصبانی می گردید و اظهار می نمود که چرا باید عده ای این گونه باشند.

در شرایطی که چنین وضعیتی پیش می آمد همیشه به فکراین بود که چگونه می تواند این مشکل را مرتفع نموده و در جهت حل آن کوشش نماید.

در مورد رفع مشکلات و کمک به رفع گرفتاری های خودمان و دیگران، همیشه در حد ایثار کمک می کرد و بسیار از خود گذشته می نمود بدون این که خدای نخواستہ مقداری ریا در کارش باشد.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

بسیار مقید بود که امور عبادی خود را به موقع و درست انجام دهد و در زمینه های مذهبی هم خیلی فعالیت می کرد.

از جمله وقتی که روزهای تاسوعا و عاشورا یا برای شرکت در مجلس روزه می رفتیم و یا این که خودمان مجلس روزه می گرفتیم، سعی می کرد دور از ریا و تظاهر باشد و همیشه حالت معنوی در کارش باشد. اگر کسی می خواست به کاری تظاهر نماید، اصلاً نمی توانست با او بسازد و دوست هم نمی شد و می گفت که آدم ریاکاری است و من نمی توانم با او کنار بیایم.

منیره السادات موسوی مشهدی، همسر شهید

با توجه به اعتقادات قلبی که نسبت به خداوند
 متعال و ائمه اطهار علیهم السلام داشت، رشد و تعالی
 اسلام را برای خودش یک هدف می دانست.
 همیشه خود را یک سرباز قلمداد می کرد و
 عشق به دین و وطن برای او آن قدر مهم بود که
 خودش را موظف می دانست که از آن حمایت
 کند و معتقد بود که همه باید به جبهه بروند و از
 روزی که به جبهه رفت تا وقتی که به شهادت
 رسید خود را یک سرباز می دانست.

او از نظر همه افرادی که با ایشان آشنایی داشتند، آدمی بسیار خوبی بود و همه رفتار، اعمال و کردارش منطبق با اسلام بود.

این عقیده را دیگران اظهار می کردند که اسلام واقعی در وجود ایشان تحقق یافته بود. چرا که فرد بسیار معتقد و معنوی و الهی بود که برای رسیدن به اهداف والایش بسیار سعی و تلاش می کرد.

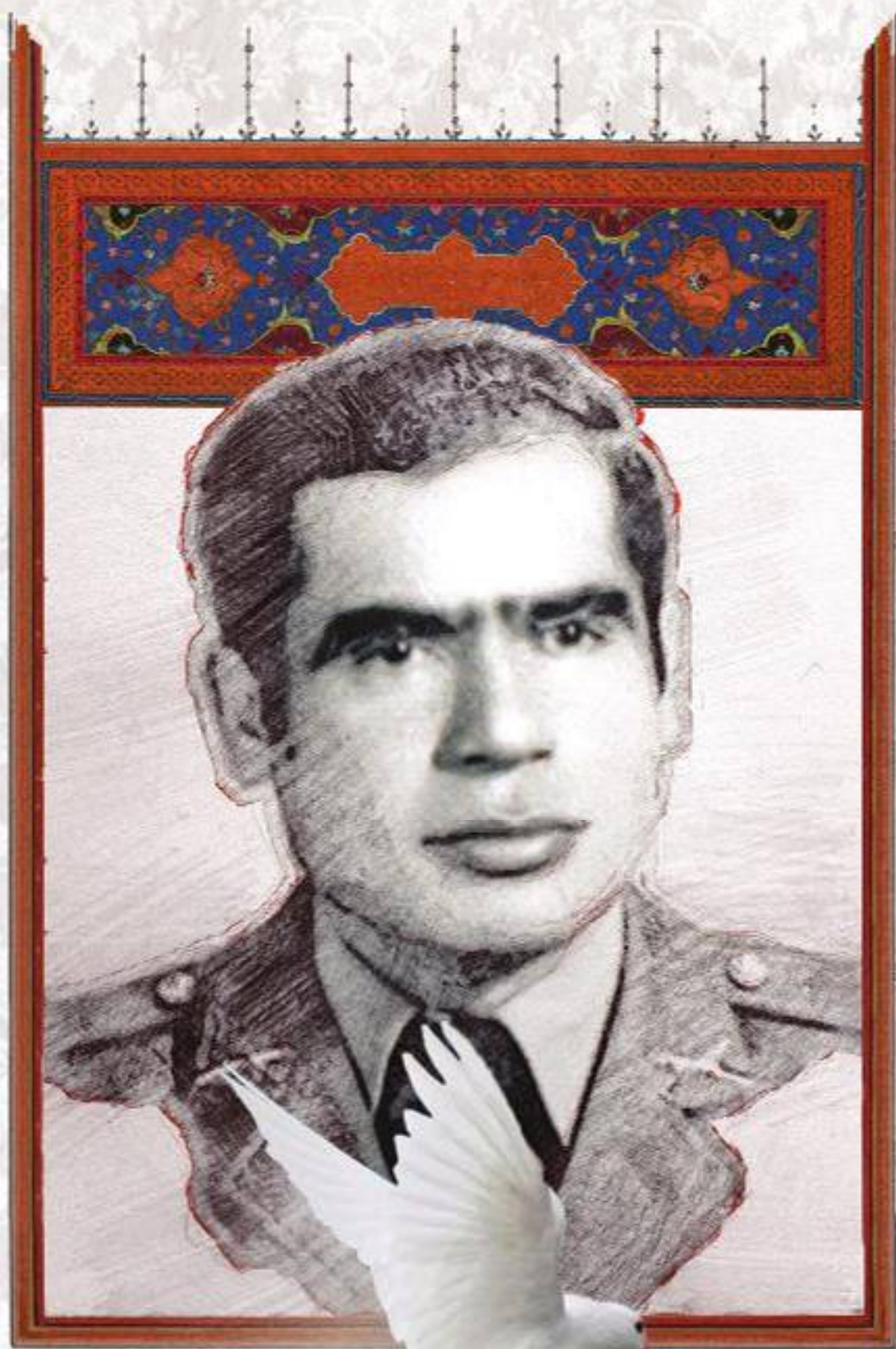
ما عصر در کوچه بازی می کردیم که یکی از بستگان آمد و گفت که پدرتان زخمی شده. ما را به منزل یکی از فامیل هایمان بردند و روز بعد هم لباس مشکی به تن ما کردند و در حقیقت ما آن موقع متوجه شدیم که پدرمان شهید شده است.

صبح روز بعد هم تشییع جنازه از مقابل مسجد بناها شروع و ما در جلو حرکت می کردیم تا به حرم رسیدیم. تشییع جنازه با شکوهی بود و مردم هم خیلی آمده بودند و پرچم های مختلف هم در دست داشتند که واقعاً با شکوه بود.

اگر ضرورتی پیش می آمد ایشان از انجام هیچ کاری دریغ نمی کردند. مثلاً اگر ماشین رنگ آمیزی می خواست، خودش کارهای رنگ پاشی و صافکاری را انجام می داد و ترمیم می کرد. یکی از اهداف ایشان این بود که فرزنداناش در آینده افراد مفید و مؤثری برای جامعه باشند و به این دلیل شبانه روز تلاش می کرد. آدم زحمت کشی بود.

وقتی که در حال ساختن خانه اش در همین مکان فعلی بود می گفت: حاجی ما که رفتنی هستیم، بگذار سرپناهی برای بچه ها بسازیم. خیلی به فکر آینده ی بچه هایش بود.

سرهنک علی اکبر شهرکی، هم رزم شهید



صبح اول وقت بلند شدیم و برای بازدید واحدهای توی خط رفتیم. ساعت حدود ۱۲/۵-۱۲ بود که به محل ستاد گردان، مستقر در یکی از مدارس آبادان برگشتیم. تعدادی از بچه ها از مرخصی برگشته بودند. یکی از آقایان که از مرخصی آمده بود، عکس بچه مرا هم همراه خود داشت. گفت: این هم عکس بچه ات. من عکس بچه را نگاه کردم و دادم شهید تولائی هم نگاه کرد.

نگهبان بی سیم صدا کرد. گفت: آقای حسنی سعدی (از فرماندهان در رسته موشک ها)

تشریف آورده اند. بلافاصله ایشان آماده شد که به جاده ماهشهر- آبادان برود. گفتم: جناب سرهنگ با هم برویم.

گفت: نه نه! تو باید بچه ات را ببینی. نامه ات را بخوان بعد بیا. به هر حال مرا قسم داد که تو حق نداری بیایی!

ایشان رفت و بعد از سه ربع، بی سیم به صدا درآمد (که با صدای رمزی و اسم پسر ایشان که مهرداد بود، گفتم که مهرداد پنبه شد!) یعنی مجروح شد. باورم نمی شد.

به هر شکل سریع خودم را رساندم به جاده ماهشهر - آبادان و دیدم ایشان به بیمارستان طالقانی منتقل شدند. به بیمارستان رفتم. او را به اتاق عمل برده بودند. (ترکش به ریه خورده بود و نهایتاً به قلبش رسیده بود. ترکش به سرش هم خورده بود.)

ساعت ۱۱ شب از اتاق عمل بیرون آوردند.

یک دو ساعت بالای سرش بودم که به هوش
بیاید. در بیمارستان خیلی صحبت کردند،
پرستارها، بچه های سرباز و بچه هایی که گروه
خونی شان می خورد همه خون گرم اهدا کردند
ولی سرانجام ساعت ۱۲ شب، به بالاترین درجه
و بزرگترین آرزویش، که شهادت بود، نایل آمد.

سرهنک علی ساسان نژاد، دوست و هم رزم شهید

بزرگترین آرزو

صبح اول وقت بلند شدیم و برای بازدید واحدهای توی خط رفتیم. ساعت حدود ۱۲/۵-۱۲ بود که به محل ستاد گردان، مستقر در یکی از مدارس آبادان برگشتیم.

تعدادی از بچه‌ها از مرخصی برگشته بودند. یکی از آقایان که از مرخصی آمده بود، عکس بچه مرا هم همراه خود داشت.

گفت: این هم عکس بچه ات. من عکس بچه را نگاه کردم و دادم شهید تولایی هم نگاه کرد.

نگهبان بی سیم صدا کرد. گفت:
آقای حسنی سعدی (از فرماندهان در
رسته موشک‌ها) تشریف آورده اند.
بلافاصله ایشان آماده شد که به جاده
ماهشهر- آبادان برود. گفتم: جناب
سرهنگ با هم برویم. گفت: نه! نه! تو
باید بچه ات را ببینی. نامه ات را بخوان
بعد بیا. به هر حال مرا قسم داد که تو
حق نداری بیایی!

ایشان رفت و بعد از سه ربع، بی سیم
به صدا درآمد (که با صدای رمزی و
اسم پسرانشان که مهرداد بود، گفت
که مهرداد پنبه شد!) یعنی مجروح شد.
باورم نمی شد. به هر شکل سریع خودم
را رساندم به جاده ماهشهر - آبادان و
دیدم ایشان به بیمارستان طالقانی منتقل

شدند. به بیمارستان رفتم. او را به اتاق عمل برده بودند. (ترکش به ریه خورده بود و نهایتاً به قلبش رسیده بود. ترکش به سرش هم خورده بود.)

ساعت ۱۱ شب از اتاق عمل بیرون آوردند. یک دو ساعت بالای سرش بودم که به هوش بیاید. در بیمارستان خیلی صحبت کردند، پرستارها، بچه های سرباز و بچه هایی که گروه خونی شان می خورد همه خون گرم اهدا کردند ولی سرانجام ساعت ۱۲ شب، به بالاترین درجه و بزرگترین آرزویش، که شهادت بود، نایل آمد.

سرهنگ علی ساسان نژاد،

دوست و هم رزم شهید

... با توجه به اعتقادات قلبی که نسبت به خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم السلام داشت، رشد و تعالی اسلام را برای خودش یک هدف می دانست.

همیشه خود را یک سرباز قلمداد می کرد و عشق به دین و وطن برای او آن قدر مهم بود که خودش را موظف می دانست که از آن حمایت کند و معتقد بود که همه باید به جبهه بروند و از روزی که به جبهه رفت تا وقتی که به شهادت رسید خود را یک سرباز می دانست.

منیره السادات موسوی مشهدی،
همسر امیر سرلشگر شهید تولایی



بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
معاونت فرهنگی و امور اجتماعی